

## شکاکیت دینی و آموزه‌های دکارتی

سید مسعود موسوی کریمی\*

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۰۲ - تاریخ تأیید: ۹۷/۰۶/۰۵

### چکیده

شک در باورهای دینی و بازنگری در آنها، چنانچه بر پایه معیارهای درستی صورت نپذیرد، به هرج و مرج فکری و رفتاری در جامعه می‌انجامد. در این نوشتار، با کمک تفسیری از روش شک دکارتی، معیارهای بازنگری در باورهای جاافتاده دینی تبیین شده است. نخست، ضمن اشاره به ریشه‌های شکاکیت دینی، نقش مخرب پیش‌زمینه‌های ذهنی در داوری‌های دینی بررسی شده و سپس ضمن شرح ساختار منطقی یک نظام باور، ارزش‌های شناختی متفاوت شک‌های بنیادین و غیر بنیادین معرفی شده‌اند. در مرحله بعد، تفاوت شک در مقام نظر و شک در مقام عمل تبیین شده و بایستگی تمایز میان این دو مقام نشان داده شده است. در پایان، اخلاق شک کردن و مسئولیت‌های اجتماعی فرد شک‌کننده بررسی شده است.

**واژگان کلیدی:** شناخت دینی؛ شکاکیت دینی؛ اخلاق دکارتی؛ عقل و دین؛ اخلاق شکاکیت.

## مقدمه

در دوران اخیر، تشکیک در باورهای جافتاده دینی به گونه کم سابقه‌ای رواج یافته است. حتا آنانی که خود را اهل ایمان می‌دانند، گاه در برخی احکام دینی تردید می‌کنند و گاه برخی از مبانی اعتقادی را نپذیرفتنی می‌پندارند. شاید در هیچ دوره‌ای از تاریخ چند سده گذشته ایران، تردید در باورهای دینی به گستردگی و فراگیری اکنون نبوده است. شک و تردید در باورها و سنت‌های رایج، هم فرصتی مهم فراهم می‌کند و هم تهدیدی جدی را پیش رو می‌نهد. شکاکیت دینی فرصت است؛ زیرا شک در باورهای رایج، سرآغازی بایسته برای هرگونه بازسازی باورها و اصلاح رفتارهای اجتماعی است. از سوی دیگر، این شکاکیت تهدید است؛ زیرا شک لجام‌گسیخته، تمام پیوندهای جامعه را با باورها و سنت‌های گذشته می‌برد و جامعه‌ای بدون معیارهای رفتاری به جای می‌گذارد. به منظور به کارگیری و بهره‌مندی از این فرصت و درعین حال، در پناه ماندن از تهدیدهای شک‌گرایی، نیاز است تا روش درست شک کردن و بازنگری در باورهای دینی را بیاموزیم. در این نوشته می‌کوشم، افزون بر مروری گذرا و محدود بر ریشه‌های شکاکیت دینی، با نمایاندن تفسیری از روش شک دکارتی، راه درست بازنگری در باورهای مرسوم را تبیین کنم.

## ریشه‌های شکاکیت دینی و آفت آن

تحولات علمی و اجتماعی، شرایط زندگی مردم را دگرگون می‌سازند و این دگرگونی‌ها در بسیاری از اوقات در تعارض با روش‌های سنتی دین‌داری قرار می‌گیرند. از سده‌های گذشته تاکنون، تحولات زندگی بشر شتاب بیشتری گرفته و تعارض آن‌ها با سنت‌های جافتاده دینی بیشتر نمود کرده است؛ ولی مفتیان ما در رویارویی با این تحولات، بیشتر موضعی انفعالی داشته و هرگاه تغییر یا تحولی را دیده‌اند به مخالفت با آن برخاسته و آن را طرد کرده‌اند. روزگاری استفاده از ماشین دودی یا تلفن حرام دانسته می‌شد. پس از آن، رادیو و تلویزیون از راه رسیدند و حرام خوانده شدند. بعدتر دستگاه ویدئو و ماهواره حرام شدند و اکنون هم برخی از حرمت اینترنت و تلفن تصویری و شبکه‌های اجتماعی سخن می‌گویند. این رویارویی‌های دین‌دارانه، تنها به دستاوردهای فناورانه محدود نشده، بلکه دستاوردهای اجتماعی هم از این دشمنی‌ها بی‌نصیب نمانده‌اند. در آغاز تأسیس ثبت‌احوال، گروهی گرفتن نام خانوادگی و شناسنامه را حرام می‌دانستند. با پیدایش مدارس نوین، بسیاری آموختن فرزندان در این مدارس را خلاف شرع می‌پنداشتند و آن‌ها را همچنان به مکتب‌خانه‌های سنتی می‌فرستادند؛ یعنی همان باوری که امروزه به شعار اصلی بوکوحرام تبدیل شده است. بسیاری دیگر از نهادها و سازوکارهای نوین سیاسی، حقوقی یا اقتصادی هم از سرنوشت همانندی برخوردار شده‌اند.

در واقع، مفتیان همواره از هر پدیده نوینی می‌ترسیدند و چون نمی‌دانستند در چهارچوب سنتی زندگی دین‌دارانه چگونه برای آن پدیده جا باز کنند، پس به حرمت آن فتوا می‌دادند؛ یعنی ریشه برخورد انفعالی اهل فتوا با پدیده‌های نو، در احتیاط و وسواس بیش‌ازاندازه آن‌ها در پاسداری از میراث دینی نهفته است؛ احتیاطی که در عمل به ضد خود تبدیل می‌شود و بنیاد باور دینی را در میان مردم ناستوار می‌کند. با گذر زمان، پدیده‌های نوین فناوری و اجتماعی، خود را به زندگی مردم تحمیل می‌کنند و برخلاف نگرش مفتیان، جای خود را در جامعه باز می‌کنند. پس اهل فتوا ناچار به پذیرش این پدیده‌های نو می‌شوند و اعتراف می‌کنند که میان آن‌ها و زندگی دین‌دارانه، ناسازگاری بنیادین وجود ندارد. این رفتار منفعلانه مفتیان در برابر پدیده‌های نو، دین را در نظر مردم تحقیر می‌کند و این گمان را در نزد مردم پدید می‌آورد که گویی دین چیزی وابسته به گذشته است و دین‌داری با زندگی در روزگار کنونی ناسازگار است. پس دین را پدیده‌ای خرافی و نامعقول می‌پندارند. گناه این‌همه اجحاف در حق دین، بیشتر بر گردن محافظه‌کاری و کاهلی اهل فتوا است.

در سده‌های گذشته، طردانگاری مفتیان در برابر پدیده‌های نو، آن‌قدر نهادینه شده است که بسیاری از اندیشمندان را به این نتیجه رسانده است که در آنچه مفتیان می‌گویند باید با نگاه تردید نگریست و تفسیر ایشان از دین و دین‌داری را بی‌پروا به چالش کشید. در جایی که مفسران دین به وظیفه ذاتی خود نپرداخته و به‌جای اینکه پیشاپیش پذیرنده پدیده‌های نو باشند، از مسافتی دور در پی این پدیده‌ها دویده‌اند، شاید بتوان به اینان حق داد که چنین شکاکانه تفاسیر رایج از دین را زیر سؤال می‌برند. در چنین شرایطی، جامعه دین‌داران شاید حقّ و چه‌بسا وظیفه دارد که بی‌پروا در باورها و آموزه‌های دینی خود شک کند و با تشکیکات خود مفتیان کم‌کار را به کوشش وادارد تا تفسیرهای خود از دین و دین‌داری را با واقعیت‌ها و نیازهای روز بشر منطبق کنند.

ولی تشکیک در باورهای جاافتاده، درعین‌حال فرد را دستخوش آسیب بزرگ قرار می‌دهد. هنگامی که انسان در باورهای بنیادین خود (دینی یا غیر آن) شک کرد، اندک‌اندک پابندی خود به آن‌ها را از دست می‌دهد. در جایی که انسان هنوز باورهای کهن خود را با باورهای شایسته‌تری جایگزین نکرده است، چنانچه پابندی‌های سنتی خود را کنار بگذارد، هیچ پابندی رفتاری جایگزینی برای خود نمی‌یابد. به این ترتیب، با سست شدن پابندی فرد شکاک به باورهای کهن، او به فردی لاابالی و بدون ریشه تبدیل می‌شود؛ یعنی فرد در باور و رفتار خود فاقد هرگونه چهارچوب می‌شود و چنین فردی هم برای خود و هم برای جامعه خطرناک است. در میدان دین‌داری هم تأثیر روانی تشکیک‌های بی‌پروا درباره احکام و اعتقادات، به‌مرورزمان فرد شک‌کننده

را به گرداب بی‌دینی کامل می‌کشاند؛ بدون اینکه منطق یا استدلال قابل‌اعتنایی برای توجیه بی‌دینی خود داشته باشد.

واژه «لابالی» در کاربرد روزانه بار معنایی ویژه‌ای دارد که با مراد من از این واژه متفاوت است. برای پرهیز از کژتابی معنایی، باید روشن کنم که منظور من مشخصاً این است که «کسی که چهارچوبی برای تبیین افکار یا رفتار خود ندارد لابالی است.» در این تعریف «لابالی» یک دشنام نیست، حتا رفتار لابالی به معنی رفتار غیراخلاقی نیست. در این تعریف ممکن است یک فرد در رفتار سیاسی - اجتماعی خود یا در تکاپوی علمی خود و یا در اعمال دینی و اخلاقی خود لابالی باشد؛ به عبارت دیگر اگر فرد هر جور که دلش خواست و یا به‌طور ناگهانی عمل کرد و کارهایش بر بنیاد اصولی نظری درخور تبیین نبود، در این صورت فرد بی‌بنیاد و لابالی است. بر پایه این تعریف، یک فرد ممکن است در پهنه اخلاقی فردی لابالی باشد و درعین‌حال، تک‌تک کارهایی هم که کرده است اصطلاحاً خوب باشند. در اینجا هیچ تناقضی در کار نیست، زیرا «لابالی» در کاربرد من برای ارزش‌گذاری اخلاقی بر روی تک‌تک رفتارها به کار نرفته است؛ بلکه ناظر بر این حقیقت است که این فرد برای رفتارهای اخلاقی خود معیار یا چهارچوبی ندارد؛ بنابراین انتظار هر رفتاری را می‌توان از وی داشت، گرچه ممکن است که تاکنون اتفاقاً تنها رفتارهای خوب از وی سر زده باشد. همچنین باید توجه داشت که ادعای من این نیست که شکاکیت خواه‌ناخواه به لابالی‌گری می‌انجامد؛ بلکه ادعا این است که در شک کردن بیم افتادن در گرداب لابالی‌گری وجود دارد و هدف بنیادین این نوشتار، تبیین «روش درست شک کردن» است؛ به گونه‌ای که از این خطر در امان بمانیم.

### تجربه دکارتی

اکنون سؤال این است که چگونه می‌توانیم در باورهای خود شک کنیم و درعین‌حال، اندک‌اندک به گرداب بی‌بنیادی و بی‌قیدی نغلتیم؟ این پرسش چهارصد سال پیش برای دکارت هم مطرح بود. میان وضعیت ما و وضعیت سده‌های شانزدهم و هفدهم اروپا همانندی‌های فراوانی است. در سده شانزدهم، اروپا نمی‌توانست باورهای علمی و دینی خود را با شرایط و نیازهای روز سازگار کند و بایستگی بازنگری بنیادین در علم و دین را با همه وجود احساس می‌کرد. میراث قرون‌وسطا در اروپا بی‌اعتمادی به علم و دین را به همراه آورد و این باور را گستراند که ادعاهای علمی و آموزه‌های دینی برای زندگی مردم کارایی ندارند. یکی از مهم‌ترین شکست‌های علمی قرون‌وسطی

این بود که در سده چهاردهم، طاعون در سرتاسر اروپا گسترش یافت و طب رایج آن زمان کاملاً ناکارآمد نمود کرد؛ به طوری که نیمی از مردم اروپا طی چند سال، در اثر ابتلا به طاعون از بین رفتند. خاطره طاعون به همراه دیگر شکست‌های پی‌درپی ادعاهای علمی، باور مردم به علم رایج را که بر پایه آموزه‌های ارسطویی بود، دستخوش تردید کرد.

از سوی دیگر، دو قرن جنگ‌های گسترده صلیبی به دعوت رهبران دینی، تمام توان اقتصادی و انسانی اروپا را بلعید و ارکان جامعه را سست کرد. بدتر آنکه پس از پایان جنگ‌های صلیبی، این بار جنگ میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها سرتاسر اروپا را درنوردید و نزدیک ۱۳۰ سال تمام اروپا را دستخوش ویرانی و جنایت ساخت. دین ادعا می‌کرد که ضامن سعادت و صلح است و رشد و شکوفایی جامعه تنها در گرو پیاده‌سازی آموزه‌های دینی است؛ ولی مردم می‌دیدند که در عمل، دین سرچشمه چندین قرن رنج و بدبختی آن‌هاست. مجموعه این تجربیات تاریخی منجر شد که در سده شانزدهم روحیه شکاکانه در میان متفکران اروپایی گسترده شود؛ شکاکیت چنان گسترش یافت که از زمان شکاکان یونان باستان تا سده شانزدهم، شک و تردید هرگز این‌گونه در اروپا ریشه ندوانده بود.

دکارت در چنین شرایط فکری و اجتماعی، در اواخر سده شانزدهم متولد شد. او برای آنکه بر شکاکیت روزگار خود چیره شود و به دستاوردهای فکری یقینی برسد، سفر فکری بی‌همتایی را آغاز کرد و گزارش آن را در آغاز سده هفدهم در کتاب «رساله‌ای درباره روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علم»<sup>۱</sup> منتشر کرد. دکارت در آغاز رساله خود با زبانی طنزگونه علوم رایج روزگار خود را وصف می‌کند. وی درباره فلسفه رایج در دوران خودش می‌گوید: «فلسفه به ما می‌آموزد که با ظاهری حق به‌جانب درباره همه چیز سخن بگوییم تا افراد کم‌سواد را واداریم که به دیدهٔ اعجاب در ما نظر کنند.» (Descartes, 1952: 6) همچنین، ادعا می‌کند که فلسفه «هیچ چیزی تولید نکرده است که موضوع مناقشه و بنابراین قابل تردید و غیر یقینی نباشد.» (Descartes, 1952: 8) سرانجام می‌گوید: «هیچ قول غریب و غیرقابل باوری را نمی‌توان به ذهن آورد، مگر آنکه پیش‌تر فیلسوفی به آن قائل شده باشد» و در سودبخشی حقوق و طب و دیگر علوم روزگار خود با همان گفتار سرزنش‌آمیز می‌افزاید که این‌ها تنها باعث ثروت و شهرت و احترام می‌شوند.<sup>۲</sup> از شیوهٔ اظهارات دکارت به روشنی برمی‌آید که کوچک‌ترین نقشی برای فلسفه یا علوم روزگار در کشف حقایق جهان قائل نیست.

1. Discourse on the Method of Rightly Conducting Reason and of Seeking Truth in the Sciences.  
2. See: Descartes, 1952: 6.

دکارت همچنین آموزه‌های اخلاقی بازمانده از یونان باستان را به کاخ‌هایی مانند می‌کند که گرچه ظاهری باشکوه دارند، ولی بر روی ماسه و لجن ساخته شده‌اند؛ زیرا هرچند در این آموزه‌ها فضیلت ارزش دانسته می‌شود، ولی چپستی فضیلت به‌درستی آشکار نمی‌شود و بیشتر آنچه را که این آموزه‌ها فضیلت می‌خوانند، چیزی مگر بی‌رحمی و درنده‌خوئی و تعصب نیست.<sup>۱</sup> به‌این ترتیب، دکارت به این نتیجه می‌رسد که آنچه را که از علم و فلسفه و اخلاق، از درون کتاب‌ها و در مدارس رسمی فراگرفته، یکسره بیهوده بوده است؛ زیرا هیچ بخشی از این آموخته‌ها خالی از مناقشه و تردید نیست. پس تصمیم می‌گیرد که به‌جای مطالعه و تحصیل رسمی، به جهانگردی بپردازد و «کتاب طبیعت» را مطالعه کند.<sup>۲</sup> ولی بزرگ‌ترین درسی که از روزگار جهانگردی خود می‌گیرد این است که درمی‌یابد رویدادهایی که ممکن است برای ما نپذیرفتنی و مسخره به نظر بیایند، مردمان برجسته دیگری آن را به‌عنوان سنت‌های خود پذیرفته‌اند. از اینجاست نتیجه می‌گیرد که ای‌بسا سنت‌ها و رسومات ما نیز در نظر خردمندان مردمان دیگر نپذیرفتنی نمود کند. پس نتیجه این می‌شود که باورهایی را که تنها استوار بر سنت‌ها و رسومات هستند، نباید چندان جدی گرفت و بر آن‌ها تعصب ورزید؛ بلکه باید به محک عقل این باورها را دوباره سنجید.<sup>۳</sup> به‌این ترتیب، دکارت در همه باورهای فلسفی، علمی، اخلاقی و فرهنگی و سنتی خود شک می‌کند و تصمیم می‌گیرد همه باورهای خود را از نو با محک عقل بازنگری کند. کتاب «رساله‌ای درباره روش» گزارش دکارت از روش به‌کار رفته در این بازنگری‌ها است.

دکارت را پدر فلسفه و علم نوین می‌دانند. از دکارت میراث بسیاری به‌جامانده است. ما نام او را بیشتر در ریاضیات شنیده‌ایم و می‌دانیم که او بنیان‌گذار هندسه تحلیلی است و با کاربرد محورهای مختصات دکارتی در ریاضیات و فیزیک آشنا هستیم. به‌غیر از آن، دکارت آثاری در فیزیک دارد و در پزشکی و توضیح سازوکار اندام‌ها تألیفاتی دارد. همین‌طور، او چنان نظام فلسفی تأثیرگذاری بنیاد گذاشته است که فلاسفه پس از او را به دو دسته دکارتی و غیر دکارتی تقسیم می‌کنند؛ ولی آنچه باعث شده است دکارت را پدر فلسفه و علم جدید بنامند آرای او در شاخه‌های گوناگون علمی یا فلسفه نیست؛ بلکه روشی است که از او به یادگار مانده و کاربرد این روش چنان تأثیرگذار بوده است که در فلسفه و علم بعد از دکارت با فلسفه و علم پیش از او تفاوت‌های بنیادینی یافته‌اند.

1. See: Descartes, 1952: 7.

2. See: Descartes, 1952: 8.

3. See: Descartes, 1952: 9.

آنچه روش دکارت را برای ما با اهمیت می‌سازد این است که جایگاه فکری ما بسیار مانند جایگاه فکری اروپا در روزگار دکارت است. از نزدیک ۱۶۰ سال پیش و از زمان تأسیس دارالفنون، ما با تحولات علمی غرب آشنا شدیم؛ گرچه پس از دو و نیم قرن تأخیر، سرانجام آموختیم که علم ارسطویی چه کمبودهایی دارد و روش علمی چگونه باید باشد؛<sup>۱</sup> ولی تا به حال نکوشیده‌ایم تا از سنت نقّادی خردگرایانه سده هفدهم در زمینه دین و فرهنگ بهره ببریم. پس وضعیت ما در این زمینه‌ها همچنان مانند وضعیت اروپا در سده شانزدهم باقی مانده است. شریعتی اشاره می‌کند که ما نیازمند پروتستانیسم اسلامی هستیم. او به درستی میان وضعیت ما و وضعیت آن روزگار اروپا همانندی می‌بیند، ولی دعوت وی به پروتستانیسم اسلامی دعوت درستی نیست؛ زیرا جنس نیاز ما به بازنگری در باورهای دینی با جنس نیاز کاتولیک‌های آن دوره به بازاندیشی یکی نیست. درست‌تر آن است که در مقوله‌های دین و فرهنگ، به بازنگری خردورانه دکارتی دعوت کنیم؛ گرچه مشکلات نظری که ما در دین و فرهنگ خود با آن‌ها دست‌به‌گریبانیم با مشکلات نظری در حوزه‌های مشابه در اروپای سده هفدهم کاملاً برابر نیستند، ولی روش نقّادی خردورانه دکارت آن‌چنان عمومیت دارد که به همان خوبی برای چیرگی بر مشکلات ما نیز به کار آید. البته روشن است که به کارگیری تجربیات فکری غربیان در جستجوی راهی برای برابری باورها و آموزه‌های دینی با واقعیات جاری، به معنی غربی کردن اندیشه دینی نیست.

روش دکارت به‌ویژه از آن جهت برای ما شایان توجه است که وی با شک آغاز می‌کند. او بخش‌های آغازین اثر خود را به این مطلب اختصاص می‌دهد که چرا شک مجاز است و چگونه باید شک کرد. از روش دکارت تنها همین اندازه را در اینجا بحث می‌کنم و همراه با تفسیر روش شک دکارتی، می‌کوشم تا به فراخور توصیه‌های وی، روشی را که می‌بایست به هنگام تشکیک در باورها و آموزه‌های دینی خود به کار بریم تبیین کنم؛ ولی پیش‌ازین، نیاز است در همین جا اشکالی را که ممکن است برخی ایراد کنند پاسخ دهم.

در ادامه خواهیم دانست که دکارت همراه با دستورات روشی خود، توصیه‌هایی را درباره چگونگی رویارویی جوامع با شک و تردید بیان می‌کند. ممکن است ایراد بگیرند که این توصیه‌ها مربوط به

---

۱. هرچند در فراگیری علوم جدید هم درگیر مشکلات ساختاری بوده‌ایم و زرفای علم نوین را آن‌گونه که باید کشف نکرده‌ایم و این منبع بسیاری از بدفهمی‌ها و سوء برداشت‌ها درباره علم نوین شده است؛ ولی این گفتار بیرون از گستره مورد بحث ما در اینجا است.

جامعه دکارت است و ما که نسبت به آن زمان تجربه‌های تاریخی بسیاری، از جمله تجربه مدرنیته را پشت سر گذاشته‌ایم، در فضایی کاملاً متفاوت زندگی می‌کنیم؛ بنابراین شایسته نیست که روش شک دکارتی را به‌عنوان الگویی برای رویارویی با چالش‌های فکری امروزی معرفی کنیم. در پاسخ باید گفت که دکارت درباره «روش شک کردن» بحث و قواعدی را پایه‌گذاری می‌کند که بخشی ایستمولوژیک و بخشی رفتاری هستند. تأثیر شرایط تاریخی و اجتماعی در این مباحث به قدری ناچیز است که می‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. این ایراد کمابیش همانند این می‌ماند که بگوییم چون از دوره ارسطو در ۲۵۰۰ سال پیش تا دوره ما تمام جنبه‌های فکری و اجتماعی بشر دگرگون شده، پس قواعدی که ارسطو برای استدلال قیاسی پایه‌گذاری کرده است بلا موضوع شده‌اند و دیگر به کار نمی‌آیند.

### نقش پیش‌زمینه‌های ذهنی و تمایلات شخصی

توصیه‌های روشی دکارت بر پایه نگرش‌های او در رفتار انسان‌ها است. نخستین نگرش این است که به‌واسطه تربیتی که شده‌ایم و سنتی که در آن پرورش یافته‌ایم و آموزش‌هایی که از روزگار کودکی تاکنون دیده‌ایم، در ذهن ما پیش‌فرض‌هایی شکل گرفته است. این پیش‌فرض‌ها اجازه نمی‌دهند که حقایق را آن‌گونه که هستند ببینیم و در قضاوت خود بی‌طرفی کنیم.<sup>۱</sup> این پیش‌فرض‌ها به نگاه ما جهت می‌دهند و ما را دچار پیش‌داوری درباره مسائل می‌کنند. پس برای اینکه در قضاوت خود درباره حقایق به بیراهه نرویم، باید کوشش کنیم تا ذهن خود را از پیش‌داوری‌ها تهی کنیم و با ذهنی، مانند ذهن یک کودک که هنوز تحت تربیت عملی یا آموزش رسمی قرار نگرفته است به حقایق نظر کنیم.

در همسانی این نگرش با موضوع بحث ما، باید یادآور شد که به هنگام شک و بازنگری در احکام دینی، بسیاری از اوقات ما پیشاپیش تصمیم خود را گرفته‌ایم و تنها در پی جمع کردن شواهد یا پیدا کردن دستاویزی برای تقویت جایگاه خود هستیم؛ یعنی پیش از هرگونه تحقیق بی‌طرفانه، تنها بر پایه پسندیدن یا نپسندیدن خود تصمیم گرفته‌ایم که حکمی دینی را رد کنیم یا به‌طور متعصبانه به آن پایبند باشیم و با این پیش‌داوری، درباره استدلال‌های له یا علیه قضاوت می‌کنیم. هنگامی که چنین شد، دیگر نباید انتظار داشت که شک ما در حکمی یا تأیید ما بر حکمی دیگر، ریشه در قضاوتی عالمانه داشته باشد.

1. See: Descartes, 1952: 11.

کسی که تحت تأثیر پسند یا ناپسند خود قضاوت می‌کند، استدلال‌هایی را که برخلاف خواسته او حکم می‌کنند پر ایراد می‌بیند و کوچک‌ترین ضعف آن‌ها در نظر وی بسیار بزرگ و پراهمیت نمود می‌کند. از سوی دیگر، این شخص استدلال‌هایی را که دیدگاه او را تقویت می‌کنند، استوار و کارساز می‌یابد و اگر این استدلال‌ها کاستی‌ای هم داشته باشند، آن کاستی به چشم او نمی‌آید. انسانی که تحت تأثیر پیش‌داوری‌های خود است این‌طور نیست که آگاهانه از ایرادهای براهین خود چشم‌پوشی کند و ایرادهای اندک براهین طرف مقابل را بزرگ کند؛ بلکه این کار عموماً بدون توجه و ناخودآگاه صورت می‌پذیرد. چنین آدمی در بیشتر اوقات، به‌طور ناخواسته، هرگز نمی‌تواند ضعف آرای خود را ببیند.

برای شک و بازنگری نظری در احکام دینی نیاز است که خود را از حالت‌های روانی و ذهنی مرتبط رها کنیم؛ یعنی فراموش کنیم که مثلاً در جامعه‌ای رشد کرده‌ایم که بدون توجیه بایسته و تنها تحت فشار و زور، ناچار شده‌ایم تا به احکام دینی عمل کنیم و به‌این ترتیب، شاید نسبت به آن‌ها تنفر پیدا کرده‌ایم؛ یا فراموش کنیم که رعایت حکمی ممکن است زبانی اقتصادی و اجتماعی در پی داشته باشد یا برعکس سودآور باشد؛ یا فراموش کنیم که روش‌ها و سنت‌هایی که بر پایه آن‌ها بزرگ شده‌ایم یک دسته از احکام دینی را چنان برای ما مانوس کرده‌اند که تاب دل کردن از آن‌ها را نداریم؛ و همانند این‌ها.

اینکه فردی پیشاپیش درباره مردود بودن یک حکم دینی تصمیم می‌گیرد و تنها با انگیزه پشتیبانی از جایگاه خود وارد بحث می‌شود، نه با انگیزه کشف حقیقت، ریشه در این واقعیت دارد که فرد منتقد یا شکاک پیش‌تر عمل به آن حکم را به هر دلیل کنار گذاشته است و اکنون در پی آن است تا رفتار خود را در نزد نفس خویش یا در نزد دیگران توجیه کند و بکوشد به‌گونه‌ای مدعای خود را ثابت کند و نشان دهد که آن حکم دینی مردود است. برای پرهیز از چنین اشتباهی در داوری، باید توجه کنیم که هدف از بحث و استدلال درباره احکام دینی، توجیه رفتار شخصی ما نیست. مخاطب نیز نباید با ارجاع به عمل شخصی ما در پی ردّ ادعاهای ما باشد. از نگاه اخلاقی، روا نیست که به انجام کاری باور داشته باشیم و درعین حال از انجام آن سر باز زنیم؛ ولی از نگاه نظری اینکه ما خودمان به امری مقید هستیم یا خیر، به‌درستی ادعای ما که باید به آن امر مقید بود ربطی ندارد.

همچنین در عمل هرگز نمی‌توان به‌طور کامل پیش‌داوری‌ها و دل‌بستگی‌های شخصی را نادیده گرفت و از جایگاهی کاملاً بی‌طرفانه به قضاوت نشست. دکارت هم به این نکته

توجه دارد؛ ولی همین که توجه داشته باشیم دخالت ناروای پیش‌زمینه‌های ذهنی و گرایش‌های شخصی، داوری ما در مورد حقایق را به انحراف می‌کشاند، آن وقت می‌کوشیم این دخالت را تا حد ممکن کم‌رنگ کنیم. ما نمی‌توانیم ذهن خود را پاک کنیم و به آغاز کودکی خود بازگردیم؛ ولی می‌توانیم با به رسمیت شناختن و توجه به این ضعف ذهنی تا حد زیادی به قضاوت بی‌طرفانه درباره مسائل نزدیک شویم.

### نگاه ساختارگرایانه و شک‌های بنیادین

دکارت در دومین نگرش خود درباره شک کردن، توضیح می‌دهد که برای بازسازی یک جامعه نباید ساختارهای آن را به هم ریخت.<sup>۲</sup> جامعه انسانی یک بنای ساختمانی نیست که اگر سازه آن را نپسندیدیم تمام بنا را ویران کنیم و آجر آجر آن را از نو بسازیم. تخریب ساختارهای اجتماعی به قصد بازسازی آن‌ها از توان جامعه بیرون است؛ چراکه قتل و غارت و فقر و بدبختی در پی دارد و هزینه‌های فراوانی را به مردم تحمیل می‌کند؛ و نیز پس از همه این اندوه‌ها آنچه به جای ساختار کهن ساخته می‌شود، اگر بیشتر از پیش ایراد نداشته باشد، از آن کم ایرادتر نیست. به این ترتیب، در ارتباط با تغییرات اجتماعی، دکارت یک ضد انقلاب تمام‌عیار است. بر پایه روش او، اگر بخواهیم در جامعه خود اصلاحاتی انجام دهیم، این اصلاحات باید چنان آرام آرام انجام شود که نظم اجتماعی را آشفته نکند و ساختارهای جامعه را سست نسازد. اصلاح جامعه باید مانند بازسازی کشتی‌ای باشد که بر روی دریا روان است؛ اگر برای بازسازی کشتی، یک‌به‌یک و با احتیاط اجزای کشتی را جایگزین کنیم، پس از چندی تمام کشتی نو می‌شود، بدون اینکه در حرکت آن رخنه‌ای وارد شود.<sup>۳</sup>

ولی برخلاف جامعه، هنگامی که نوبت به اصلاح باورهای بنیادین می‌رسد، دکارت پیرو انقلاب و دگرگونی کامل است؛ زیرا از دید او اصلاح موردی این باورها شدنی نیست.<sup>۴</sup> باورهای بنیادین ارتباط منطقی پیچیده‌ای با یکدیگر دارند و به این ترتیب، شبکه‌ای بهم‌پیوسته همانند یک ساختار هندسی را برپا می‌سازند؛ چنانچه در چنین شبکه‌ای یک عنصر را حذف یا تبدیل کنیم، این تغییر تمام شبکه باور را تحت تأثیر قرار می‌دهد. پس به هنگام بازنگری در باورهای بنیادین، ناچار هستیم که کل ساختار این باورها را مورد بازنگری قرار دهیم. دکارت شاید نخستین کسی

1. See: Descartes, 1952: 11.

2. See: Descartes, 1952: 11-12.

۳. این نمونه از دکارت نیست. من این نمونه را به کار بردم تا منظور او را توضیح دهم.

4. See: Descartes, 1952: 12.

است که توجه ما را به این نکته بنیادین جلب می‌کند که مجموعه دانش و باور انسان یک سیستم یا شبکه هماهنگ را می‌سازد و هرگونه بازنگری در اجزای دانش باید با توجه به شرایط کل شبکه دانش انجام شود.

به گمان من، آنچه در پس ذهن دکارت می‌گذشت می‌توان با وام گرفتن از انگاره کل‌گرایی شناختی<sup>۱</sup> کواین به این شرح توضیح داد: مجموعه دانش بشری، شبکه‌ای واحد و به هم پیوسته از دانش‌های مرتبط است. برخی از اجزاء دانش بشر در مرزهای شبکه دانش جا گرفته‌اند و تغییر و تبدیل آن‌ها ممکن است تنها شماری دانش‌های مرتبط و نزدیک به آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد؛ ولی برخی دیگر از اجزای دانش ما در بخش‌های درونی شبکه دانش هستند و تغییر آن‌ها بر دامنه گسترده‌تری از دانش ما تأثیر می‌گذارد. بخشی از دانش که مورد بازنگری قرار می‌گیرد، هرچه به مرکز شبکه دانش ما نزدیک‌تر باشد، تغییرات آن تأثیر بزرگ‌تری بر مجموعه دانش ما باقی می‌گذارد، تا آنجا که ممکن است برخی از اجزای دانش ما چنان بنیادین باشند که تغییر آن‌ها تمام شبکه دانش انسان را دگرگون سازد.

گستره‌های تخصصی دانش را نیز می‌توان به همین شیوه توضیح داد. در هر گستره دانشی (از جمله گستره دانش دین) ما باورهایی داریم که حک و اصلاح آن‌ها زبانی به ساختار کلی آن دانش نمی‌زند و باورهایی داریم که دست بردن در آن‌ها کل ساختار آن دانش را زیرورو می‌کند. باورهای اخیر را باورهای بنیادین هر گستره دانشی می‌نامیم. به شیوه همانند، می‌توان میان ارزش‌های شناختی (Epistemological Values) دو گونه شک تمایز قائل شد. در هر گستره دانشی برخی از شک‌ها بنیادین هستند و باعث شک در کل ساختار آن دانش می‌شوند و برخی شک‌های دیگر چنین نیستند. هنگامی که درباره باورهای بنیادین دچار شک می‌شویم، دچار شک بنیادین شده‌ایم؛ یعنی در این حالت شک ما تنها به یک یا چند باور محدود نمی‌ماند؛ بلکه در واقع نسبت به کل نظام آن دانش ویژه شک می‌کنیم.

چگونگی تفاوت این دو گونه شک در گستره باورهای دینی را به یاری این نمونه می‌توان توضیح داد. ممکن است گاهی ضمن پذیرش ساختار کلی فقه، درباره حکم فقهی خاصی مشکوک باشیم؛

---

۱. انگاره کل‌گرایی شناختی (Epistemological Holism) را کواین به‌عنوان آلترناتیو نظریه استادش کارنپ ارائه کرده است. این نظریه درباره طبیعت دانش بشری و دارای پیچیدگی‌های تکنیکی فراوانی است که به موضوع بحث ما ارتباطی ندارد. من در اینجا تنها با برداشتی آزاد از نظریه کواین، موضوع مورد بحث را توضیح داده‌ام.

یعنی منابع، هدف و روش فقهی مرسوم را کاملاً بپذیریم؛ ولی در درستی یک حکم فقهی خاص تردید کنیم. در این صورت، برای از بین بردن مناقشه در آن حکم خاص، باید در چهارچوب مرسوم فقهی به بحث فقیهانه بپردازیم و از ادعای خود در آن باره پشتیبانی کنیم. این همان کاری است که فقهای ما همواره به آن مشغول‌اند و ناهمسانی آرای فقیهان در همین چهارچوب قابل فهم است. ولی گاهی ممکن است ضمن تردید در حکمی فقهی، چهارچوب علم فقه را مورد تردید قرار دهیم؛ به عبارت دیگر انتقاد ما بر برخی از احکام فقهی بر این پایه نباشد که فقیهان به درستی فقاهت نکرده‌اند و در قالب فقه مرسوم به استنباط ریزبینانه نرسیده‌اند؛ بلکه بر این پایه انتقاد کنیم که آنچه به عنوان علم فقه خوانده می‌شود محدودش است و نتیجه اینکه، برخی از احکام آن هم مردود هستند. تشکیک در برخی از احکام، ضمن پذیرش ساختار کلی فقه، تشکیک در باورهای بنیادین دینی انگاشته نمی‌شود؛ ولی تشکیک در احکام به همراه تشکیک در بنیاد علم فقه، تشکیک در باورهای بنیادین دینی است.

شک در ساختار علم فقه شکی بنیادین است؛ زیرا اگر ما بخواهیم به عنوان نمونه در منابع و در هدف فقه بازنگری کنیم، این بازنگری ممکن است با اصول اعتقادی پذیرفته شده یا با تفسیرهای مرسوم از کتاب یا با درک همیشگی ما از سنت و تاریخ اسلام همخوان نباشد؛ پس اگر بخواهیم همچنان بر بازنگری در علم فقه پافشاری کنیم، ممکن است نیاز باشد تا در این موارد نیز بازنگری کنیم. به این ترتیب، چنانچه در پی بازنگری در برخی از باورهای بنیادین دینی باشیم، معمولاً ناچار می‌شویم در دیگر باورهای بنیادین نیز بازنگری کنیم. این همان چیزی است که دکارت آن را بازنگری همه جانبه یا به تعبیر من، انقلاب در باورهای بنیادین می‌داند.

بنابر آنچه توضیح داده شد، بازنگری اساسی در باوری بنیادین، بازنگری در کل شبکه باور را به دنبال دارد. پس اگر کسی در باوری بنیادین شک کرد و در پی اصلاح و تبدیل آن بود، باید توان و آمادگی آن را داشته باشد که کل شبکه باور خود را مورد بازنگری قرار دهد. کسی که خواهان بازنگری بنیادین در فقه است، باید آماده بازنگری در تمام شناخت دینی باشد. در واقع، بازنگری در بخشی از باورهای بنیادین دینی به جایگزینی ساختار کهن دانش دینی با ساختاری نوین می‌انجامد. پس شک در باورهای بنیادین دینی وظیفه‌ای بسیار خطیر به دنبال می‌آورد. بازنگری و بازسازی شبکه دانش دینی نیازمند شایستگی علمی و کوشش گروهی اندیشمندان است.

### تمایز مقام نظر و مقام عمل

هنگامی که در برخی از باورهای بنیادین دینی شک کردیم، به‌طور طبیعی اعتماد خود را نسبت به تمام ساختار دانش دینی مرسوم از دست می‌دهیم. در پاسخ به این شک و تردید، نیاز است کوشش علمی گسترده‌ای را برای بازنگری در دانش دینی آغاز کنیم؛ ولی چنین کوشش پر دامنه‌ای ممکن است چندین نسل به درازا بکشد تا به دستاوردی شایسته اعتماد بینجامد. روشن است که اگر در دانش دینی مرسوم شک کنیم و به پژوهش بپردازیم، دستاورد پژوهش الزاماً جایگزینی باورهای کهن با باورهای نوین نیست و ممکن است در نهایت همان باورهای پیشین تأیید شوند؛ ولی هنگامی که دستاورد به‌گونه دیگری شد و سرانجام ساختار دانش دینی خود را با ساختار نوینی جایگزین کردیم، احکام عملی دینی نیز با احکام عملی پذیرفته در گذشته تفاوت پیدا می‌کنند. تا هنگامی که از مرحله شک و تحقیق گذر نکرده‌ایم، باور ما به تمام شبکه‌های باور دینی، از جمله شبکه دانش دینی پیشین در حالت تعلیق به سر می‌برد. از طرف دیگر، باورهای دینی باورهایی بدون اثر نیستند که تنها در گوشه‌ای از ذهن باشند؛ بلکه دستاورد این باورها، احکام عملی دینی هستند و این احکام عملی در همه شئون رفتاری دین‌دار تأثیر می‌گذارند. آیا تعلیق نظری باور دینی لزوماً مستلزم تعلیق عملی احکام دینی است؟

دکارت می‌گوید وقتی که در باورها و سنت‌های خود شک می‌کنیم و آن‌ها را به حالت تعلیق در می‌آوریم، تعلیق آن‌ها به معنی تعطیل کردن عمل به آن‌ها نیست؛ بلکه در اینجا باید جایگاه نظر را از جایگاه عمل جدا کرد. تا هنگامی که باورهای نوینی را جایگزین باورهای کهن خود نکرده‌ایم، وظیفه داریم همچنان بر پایه سنت‌های پیشین خود رفتار کنیم. همان عقلی که به ما حکم می‌کند در باورها و سنت‌های خود شک کنیم، به ما حکم می‌کند تا در مرحله شک، پایبندی خود به سنت‌های پیشین را سست نکنیم، در غیر این صورت در شیوه رفتار با خود و دیگران بی‌برنامه می‌مانیم. این بی‌برنامگی از طرفی ما را بی‌ضابطه و لابلایی می‌کند و از طرف دیگر، جامعه را در هرج‌ومرج فرومی‌برد. بنابر نگرش دکارت، هنگامی که از لحاظ نظری در بی‌برنامگی هستیم، از لحاظ عملی باید ببینیم مردمان خردمند چگونه عمل می‌کنند و تا هنگامی که در شک نظری به سر می‌بریم بر پایه روش آن‌ها عمل کنیم.

دکارت روشن می‌کند که در روند شک کردن «نخستین قاعده اخلاقی این است که از قواعد و سنت‌های سرزمین خودم که پیش‌تر آن‌ها را بهترین می‌انگاشتم و از کودکی با آن‌ها بزرگ شده‌ام، همچنان پیروی کنم.» (Descartes, 1952: 18) به‌آسانی قابل پذیرش است که در روزگار شک

و به هنگام تعلیق باورها باید یک سری قواعد رفتاری را به‌طور موقت بپذیریم و به آن‌ها پایبند باشیم؛ ولی چندان روشن نیست که چرا این قواعد باید همان سنت‌هایی باشند که تاکنون به آن‌ها وفادار بوده‌ایم و نمی‌توانیم قواعد نوینی را به‌طور گذرا به کار ببریم. در روشن‌نمایی این گفتار می‌گوید: «بدون شک در میان ایرانیان یا چینی‌ها مردمانی هستند که به همان میزان خردمندان قوم ما، اهل خرد و قابل‌اعتمادند، ولی آسان‌تر و عملی‌تر آن است که رفتار خود را بر پایه سنت‌های جامعه خود تنظیم کنیم» (Descartes, 1952: 18)؛ زیرا تا هنگامی که در روند شک و تردید هستیم و یقین نداریم که کدام سنت برتر است، کمترین هزینه فکری و عملی آن است که به سنت‌هایی که تاکنون پذیرفته‌ایم و عمل کرده‌ایم، وفادار بمانیم. خلاف حکم عقل است که ما سنت‌های عملی مشکوک خود را رها کنیم و به‌جای آن‌ها سنت‌های دیگری که به همان اندازه مشکوک هستند را بیاموزیم و در جامعه تبلیغ کنیم؛ زیرا اگر سرانجام نادرست بودن این سنت‌های نوین روشن شود، در آن صورت پذیرای هزینه‌های هنگفت نابجایی شده‌ایم. درست‌تر آن است که تا زمان تعیین تکلیف باورهای خود و کشف باورهای درست، بردباری کنیم و همچنان بر پایه سنت‌های رایج عمل کنیم.

نکته محوری این است که به‌صرف اینکه در ساختار یک دانش شک کردیم، حق نداریم که دستورهای عملی آن را به‌یک‌باره کنار بگذاریم؛ بلکه تنها هنگامی مجاز به این کار هستیم که جایگزین بهتری برای آن بیابیم؛ برای نمونه اگر در ساختار طب سنتی شک کردیم، حق نداریم که عمل به آن را کنار بگذاریم و به مردم بگوییم که تا اطلاع ثانوی طبابت تعطیل است، بلکه هر زمان طب دیگری یافتیم و به ما ثابت شد که این طب نوین بر طب قدیم برتری دارد، آن‌وقت مجاز هستیم که حکیم‌باشی‌های قدیمی را بازنشسته کنیم. این نکته درباره هر باوری که پیامدهای عملی دارد صادق است، خواه آن باور علمی باشد یا فرهنگی و یا دینی؛ بنابراین اگر ما در ساختار فقهت سنتی تردید کردیم و شک کردیم که آیا تفسیر سنتی از دین و نگاه سنتی به دین‌داری تفسیر و نگاه درستی است تا هنگامی که تفسیر نوینی از دین ارائه نکرده‌ایم و دین‌داری نوینی بر پایه آن نساخته‌ایم و نشان نداده‌ایم که این دستاوردهای نو بر نظرات کهن برتری دارند، از نظر اخلاقی حق نداریم دین‌داری سنتی خود را تعطیل کنیم.

ممکن است این ایراد طرح شود که چرا عمل کردن به باورهای مشکوک را اخلاقی می‌دانم و آیا درست‌تر نیست هنگامی که می‌دانیم باورهای سنتی ما کارایی ندارند، با عمل نکردن به آن باورها، کناره‌گیری از آن‌ها را شتاب دهیم؟ در اینجا صورت مسئله عوض شده است:

هنگامی که می‌دانیم آن باورها به کار نمی‌آیند، دیگر ما شک نداریم، بلکه یقین داریم و بی‌گمان باید به حکم یقین خود عمل کنیم. نکته من مربوط به وضعیتی است که هنوز در مرحله شک قرار داریم؛ یعنی در باورهای رایج تردید کرده‌ایم، ولی گزینه‌ای بهتر به جای آن‌ها نداریم؛ به‌عنوان نمونه در جهان تحت حاکمیت خدا شک کرده‌ایم، ولی هنوز یقین نداریم که خدایی نیست و جهان بدون خدا در گردش است. همین که مطمئن شدیم خدایی در کار نیست، آنگاه باید آن‌گونه رفتار کنیم که در جهان بی‌خدا رفتار می‌کنند؛ ولی تا هنگامی که در دوران شک هستیم، اخلاقاً باید رفتارمان را همچنان با انگاشت وجود خدا سامان دهیم.

نکته‌ای ظریف در این میان است که باعث خطای بالا می‌شود. گاهی گمان می‌کنیم، می‌دانیم که باورهای جاری به کار نمی‌آیند پس برای کنار گذاشتن آن‌ها درنگ نمی‌کنیم؛ ولی بیشتر وضعیت ما چنین است: ما از تفسیرهای رایج از دین و از احکام عملی آن خوشنود نیستیم و در همخوانی آن‌ها با زندگی خود دچار مشکلات بنیادین می‌شویم و درعین‌حال، تفسیر دیگری هم از دین نداریم که به‌طور نظری شایسته پشتیبانی باشد و به‌طور عملی مشکلات موجود را حل کند. در واقع ما نمی‌دانیم که تفسیر رایج از دین و احکام دینی نادرست است، بلکه تنها شک داریم که چنان باشد؛ بنابراین تنها هنگامی می‌توانیم بگوییم، می‌دانیم تفسیر رایج نادرست است که تفسیر موجه جایگزین ارائه بدهیم.

دکارت توضیح می‌دهد که درعین‌حال، باید توجه کنیم سنت‌هایی که می‌خواهیم در دوران شک همچنان به آن‌ها پایبند بمانیم، مورد اعتماد ما نیستند. پس در پیروی از سنت‌های پیشین باید شیوه میانه‌روی را در پیش بگیریم؛ یعنی پیرو آن دسته از عقلای قوم خود باشیم که اهل افراط یا تفریط نیستند؛ زیرا هنگامی که به‌درستی این سنت‌ها باور نداریم، در پیروی از آن‌ها اگر حد میانه را نگهداریم، گمانه به خطا رفتن ما به کمترین میزان می‌رسد.<sup>۱</sup> هنگامی که راه میانه را پیش می‌گیریم، اگر دچار خطا شویم لغزش ما از راه درست کمترین است؛ درحالی‌که اگر راه افراط یا تفریط را برگزینیم و به خطا رفته باشیم، لغزش ما از راه درست بیشترین است. در ارتباط با سنت‌های دینی، برای نمونه هنگامی که به سنت حجاب شک داریم، در دوره شک، پایبندی ما به حجاب باید برابر با روش خردمندان میانه‌رو جامعه دین‌داران باشد. دسته‌ای از اهل فتوا باوری افراطی درباره حجاب دارند و حکم می‌کنند که زنان باید چهره خود را بپوشانند، با نامحرم هم‌سخن

1. See: Descartes, 1952: 18.

نشوند و از حضور در اجتماع پرهیز کنند؛ ولی دسته‌ای دیگر ممکن است نظر دهند که اصلاً در اسلام حجاب به معنی رایج آن وجود ندارد و نیاز نیست که زنان مو و سر خود را بپوشانند. اگر به‌عنوان فردی شکاک بخواهیم در این باره حد اعتدال را نگه داریم، باید پیرو آن دسته از اندیشه‌ها باشیم که افزون بر به رسمیت شناختن نقش اجتماعی زنان، حکم می‌کنند که مو و بدن زنان باید پوشیده باشد؛ یعنی میانه فتوای فقها.

در روزگار تعلیق باورها، عمل ما به سنت‌های مرسوم گذرا است و پس از برون‌رفت از دوران شک ممکن است به نادرستی آن‌ها یقین کنیم و عمل به آن سنت‌ها را به کلی کنار بگذاریم؛ ولی این گفتار باعث نمی‌شود که ما در دوران شک پایبندی خود به سنت‌های مرسوم را سست کنیم؛ یعنی ما مجاز نیستیم که به‌صرف اینکه این سنت‌ها مشکوک هستند، در عمل به آن‌ها تنبلی کنیم، بلکه در رفتار و پایبندی عملی خود بر آن‌ها باید به همان اندازه جدی و منضبط باشیم که گویی بر پایه یقینی‌ترین باورها عمل می‌کنیم؛<sup>۱</sup> زیرا گرچه به این باورها و سنت‌ها شک داریم، ولی در دوره شک، این‌ها یقینی‌ترین داشته‌های ما هستند. دکارت موقعیت فرد شکاک را به موقعیت مسافری تشبیه می‌کند که در جنگلی گم‌شده است. اگر این مسافر راهی را در پیش بگیرد و سپس پشیمان شود و راه خود را عوض کند و دوباره پشیمان شود...، او هرگز از جنگل رهایی نمی‌یابد؛ ولی اگر بر پایه بهترین پندار ممکن راهی را برگزیند و با جدیت تمام آن را در پیش بگیرد و هرگز راه خود را کج نکند، گمان آن هست که از جنگل سر سلامت بیرون برود.<sup>۲</sup>

باید توجه داشت هنگامی که در مجموعه‌ای از باورها شک می‌کنیم، به‌طور روانی دیگر توانا نیستیم که در پایبندی خود به احکام عملی برآمده از آن باورها به همان میزان استوار باشیم که به هنگام یقین کامل در عمل به احکام استوار بودیم. هنگامی که به باوری شک کردیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، پایبندی ما به احکام آن سست می‌شود. هنگامی که دکارت توصیه می‌کند که در دوره شک باید پایبندی‌های عملی خود را به همان استواری نگاه داریم که گویی به باورهایمان ایمان کامل داریم، توصیه او را باید به همان گونه تفسیر کنیم که توصیه او درباره رهایی از پیش‌داوری‌ها را تفسیر کردیم: گرچه در دوره شک به‌طور روانی قادر نیستیم تا به همان سرسختی دوره یقین به احکام پایبند بمانیم؛ ولی با یادآوری همیشگی به خود، مبنی بر اینکه نباید این پایبندی را سست کرد، می‌توانیم پایبندی خود را بیشتر و بیشتر استوار سازیم.

1. See: Descartes, 1952: 18.

2. See: Descartes, 1952: 19-20.

### چه کسی حق دارد شک کند؟

واپسین نگرش روشی دکارت که به کار بحث ما می‌آید درباره کسی است که حق دارد در باورها و سنت‌های رایج شک کند.<sup>۱</sup> دریافتیم کسی که در مجموعه‌ای از باورها شک می‌کند، باید در زمینه مورد بحث از آگاهی ژرفی برخوردار باشد. افزون بر آن، باید آن‌چنان از توان واکاوی و تعمق علمی برخوردار باشد که روابط ساختاری اجزای دانش را شناسایی کند و متوجه پیامدهای منطقی ادعاهای خود باشد. تنها چنین کسی به‌طور نظری می‌تواند ساختاری از باورها را با ساختاری موجه‌تر جایگزین کند؛ ولی این قدرت نظری کفایت نمی‌کند و فردی که در پی بازنگری در باورهای پذیرفته شده است باید از توان روانی مربوط هم برخوردار باشد. در این باره، دو نکته اهمیت ویژه دارد: نخست اینکه فرد باید بتواند آن‌چنان گرایش‌ها و پیش‌داوری‌های خود را مهار کند که به داوری قابل اعتماد، در پژوهش‌های علمی تبدیل شود. دیگر اینکه، وی باید از توان روحی بایسته در جداسازی مقام نظر از مقام عمل برخوردار باشد و بتواند در روزگار شک نظری، پایبندی عملی خود را به سنت‌های پیشین حفظ کند.

از دید دکارت، کسی که از این توانایی‌ها بی‌بهره است نباید خود را درگیر شک و تردید کند. ممکن است به نظر برسد که این توقع دکارت توقعی نامعقول است؛ زیرا همانا شک کردن کاری آگاهانه و گزینشی نیست. در پاسخ باید گفت درست است که در بسیاری از موارد انسان ناخواسته در شرایطی قرار می‌گیرد که در باورهای خود شک می‌کند؛ ولی در بسیاری از موارد دیگر، انسان قادر است تا از موضعی که به شک می‌انجامد، پرهیز کند. اینکه شک کردن یا نکردن به‌اندازه فراوانی در اختیار انسان است از این واقعیت نمایان می‌شود که بسیاری از وابستگان سازمان‌های سیاسی، هنگامی که با حقایق روبرو می‌شوند که برخلاف باورهای سازمانی آن‌ها باشد، هراندازه هم که این حقایق روشن و آشکار باشند، ایشان حاضر نیستند که در باورهایی که سازمان به آن‌ها دیکته کرده است شک کنند و آن حقایق روشن را بپذیرند؛ گویی این افراد بخش مربوط به این کار را در ذهن خود تعطیل کرده‌اند. افزون بر آن، هنگامی که شک رخ می‌دهد، فرد مختار است که به شک خود پروبال دهد یا بدون اعتنا از کنار آن بگذرد.

فردی که مشتاق است تا در برابر شرایط یا اندیشه‌هایی قرار گیرد که ممکن است به شک او در باورهایش بینجامد، به‌طور اخلاقی وظیفه دارد که این راه را تا پایان برود؛ یعنی بر پایه روشی که

---

1. See: Descartes, 1952: 13-14.

به تفصیل عرضه شد، با بررسی پژوهشگرانه در باورهای خود بکوشد تا از مرحله شک به مرحله یقین برسد. نه اینکه تنها خود را در گرداب شک بیندازد و وظیفه خود نداند که پاسخی روشمند برای شک و تردید بیابد. یا نباید ذهن و زبان خود را با شبهات مأنوس کنیم یا اگر چنین می‌کنیم آن وقت باید اهل پژوهش و تحقیق هم باشیم و گمان نکنیم پرداختن به این مهم، امری تفتنی است. آن‌ها که با لذت شبهات را تکرار می‌کنند، ولی حاضر نیستند که زمانی جدی برای این گونه مباحث بگذارند، دچار لابیالی‌گری فکری هستند که خواه‌ناخواه به لابیالی‌گری رفتاری نیز می‌انجامد.

دریافتیم که نخست تا حد زیادی در اختیار ما است که به شک‌های خود پرداخته و آن‌ها را به‌روایتیم یا اینکه آن‌ها را به گوشه‌ای رانده و فراموش کنیم و دوم اینکه، اگر کسی برگزید که به شک خود پروبال دهد، به‌طور اخلاقی موظف است که تا پایان راه را برود و پژوهشگرانه راه برون‌رفت از شک به یقین را بیابد؛ ولی در صورت پافشاری بر بازنگری دینی، نقد باورهای رایج باید در چهارچوب همان معیارهایی صورت پذیرد که به تفصیل شرح داده شد. مهم‌تر از همه، نگرانی بنیادین دکارت درباره اصلاح جامعه را باید مد نظر داشت. نقد باورهای رایج و بازنگری در آن‌ها با هدف اصلاح جامعه صورت می‌پذیرد، پس در روند این نقادی‌ها رعایت مصالح جامعه باید نخستین اولویت باشد. روشنفکر نمی‌تواند مدعی شود که وظیفه او تنها ارائه بحث‌های نظری و اظهار نظر علمی است و درباره پیامدهای اجتماعی دیدگاه خود مسئولیتی ندارد، به‌ویژه هنگامی که باورهای خود را با مخاطب عام در میان می‌گذارد و فعالیت خود را به میدان‌های آکادمیک محدود نمی‌کند. مهندسی را در نظر بگیرید که بی‌برده است اسکلت و پی آسمان‌خراشی دارای کاستی‌های اساسی است و هر لحظه امکان دارد که ساختمان فرو ریزد. اگر او بی‌توجه به شرایط، نظر فنی خود را به‌طور عمومی اعلام کند، با هجوم ناگهانی ساکنان برای بیرون رفتن از ساختمان روبرو می‌شود و در اثر این هجوم ممکن است بسیاری از ساکنان زیر دست‌وپا کشته شوند. این مهندس نمی‌تواند مدعی شود که وظیفه او تنها اعلام نظر فنی است و در برابر پیامدهای این اعلام نظر هیچ مسئولیتی ندارد. در اینجا هدف اصلی حفظ سلامت و ایمنی ساکنان است و هر عمل یا نظری در ارتباط با این هدف سنجیده می‌شود. به‌شیوه همانند، روشنفکر دینی حق ندارد بدون تفکر درباره پیامدهای نقادی‌های خود، تنها کاستی‌های باورهای عمومی را مطرح کند. باید توجه داشت که نشان دادن کاستی و ایرادهای باورها و سنت‌های رایج، کار چندان دشواری نیست؛ بلکه کار ارزشمند، ارائه باورها و شیوه‌های جایگزینی است که صلاح و منفعت جامعه را بیشتر تضمین کنند.

از دکارت می‌آموزیم که روشنفکران وظیفه دارند با باورهای جامعه بازی نکنند و تا هنگامی که جایگزین‌های بهتری ارائه نکرده‌اند، باورهای جاافتاده را نزد خرد و کلان تحقیر نکنند؛ زیرا با حذف باورهای مرسوم و در غیاب باورهای جایگزین، هرج و مرج اخلاقی - که زبان‌های آن بر کسی پوشیده نیست - در جامعه حاکم می‌شود. دیگر اینکه، روشنفکران وظیفه دارند در جستجوی باورهای یقینی، به دور از گرایش‌ها و غرض‌ورزی‌های شخصی عمل کنند و به دور از هوجبگیری و بازارگرمی، تنها بر پایه استدلال‌های متقن، از یافته‌های فکری خود پشتیبانی کنند. علاقه‌مندان به گفتگوهای فکری نیز وظیفه دارند رها از اینکه زبان گفتار روشنفکران تا چه میزان جذاب است یا اینکه نقد و طرد باورهای مرسوم توسط روشنفکران تا چه اندازه دلپسند ایشان است، با موشکافی در شیوه روشنفکران بنگرند تا دریابند آیا ایشان مقید به وجدان اجتماعی و اخلاق علمی هستند یا خیر. اگر روشنفکری را فاقد وجدان و اخلاق یافتند، باید بهوش باشند تا فریفته جاذبه شکاکیت وی یا زیبایی سخنش نشوند؛ بلکه ذهن خود را بر استدلال‌های او متمرکز کنند تا دریابند جایگاه فکری او تا چه میزان منطقاً شایسته پشتیبانی است.

### کتاب‌نامه

#### الف - ۱: فارسی

۱. شریعتی، علی (۱۳۵۰)، چه باید کرد؟، تهران: حسینیه ارشاد.

#### الف - ۲: لاتین

2. Descartes, Rene (1952). *Discourse on Method & Meditations*. Translated with introduction: Laurence J. Lafleur, New Jersey: Prentice Hall.
3. Quine, W.V. (1953). *From a Logical Point of View*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
4. Quine, W.V. (1976). *The Ways of Paradox*, revised edition, Cambridge, MA: Harvard University Press.